

گمشده در فضا

سیندی کتی

تصویرگر: مایکل مور | مترجم: نسترن فتحی





لورا صدا زد: «جونور، بیا بیرون! کجایی؟ بیا بیرون!»
جونور مارچوبه تند در کوچه دوید. به سمت پیاده‌رو رفت و با خنده و نفس‌زنان گفت:
«هیچ وقت نمی‌توانی پیدایم کنی!»
بعد، پشت بوته‌ها شیرجه زد و خودش را قایم کرد.

جونپور بعد از چند دقیقه از بین بوته‌ها یواشکی این طرف و آن طرف را نگاه کرد. خبری از لورا نبود. اصلاً هیچ چیز آشنا نبود. او کجا بود؟
خورشید کم‌کم غروب می‌کرد و همه جا تاریک می‌شد. هیچ خبری از لورا نبود. جونپور آهسته از پشت بوته‌ها بیرون آمد. به چپ و راست نگاه کرد. او نمی‌دانست چگونه به خانه برگردد!



www.entesharai.com

جونبور توی کوچه رفت .
 لورا هم دنبالش رفت ولی هرچه گشت ،
 نتوانست پیدایش کند .
 جونبور گم شد . ترس برش داشته بود که مامان و بابا
 پیدایش کردند . فردای آن روز ، جونبور
 کتابی از کتابخانه امانت گرفت که عنوانش
 «گمشده در فضا» بود .
 تا کتاب را باز کرد که بخواند ، چیزی او را به سمت
 خودش کشید و در یک فضاییما فرود آمد ...

